

۱۳۷۸۷۶۳

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

اردشیر

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: محمد جمالی

انتشارات آریا سان

تهران - ۱۳۹۴

۶۲۷۸۷۶/۱
پیشانی
سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عون و نام: پیدآور: اردشیر / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش
محمد جمالی. مشخصات نشر: تهران: آریاسان، ۱۳۹۴. مشخصات ظاهری:
۱۷۹ ص. شابک: ۸-۲۵-۸۰۰۰۰۰۰۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۰. وضعیت فهرست نویسی: فیا.
فروست: داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر فارسی قرن ۴. شناسه
افزوده: جمالی، محمد، ۱۳۵۱- درآوردنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۴
ش ۱۴ / PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۸۷۱/۲۱. شماره کتابشناسی:
۴۰۵۹۲۰۹

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

اوردشیر

ابوالقاسم فردوسی

به روش: محمد جمالی

ناشر: انتشارات آریاسان

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

تیراژ: ۵ جلد

شابک: ۹۷۰-۶۰۰-۰۰۹۳-۲۵-۸

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۹		مقدمه
۱۹		جنگ کردن اردشیر را بهم و بروز یافتن
۲۲		جنگ اردشیر با گردان
۲۵		داستان کرم هفتواد
۳۲		رزم اردشیر با هفتواد و شکست یافتن اردشیر
۳۴		تاراج دادن مهرک نوشزاد خانه‌ی اردشیر را
۴۰		کشتن اردشیر کرم هفتواد را
۴۴		کشتن اردشیر هفتواد را
۴۶		اردشیر بابکان
۴۷		سرگذشت اردشیر با دختر اردوان

- ۵۱ زادن سایه اردشیر
- ۵۵ گوی ردن شاپور و شناختن پدر او را
- ۵۸ فال پرسیدن اردشیر و دید هندی
- ۶۱ به زنی گرفتن سارزدن سر مرگ را
- ۶۵ زادن او و مرزد شاپور و دختر مهرداد
- ۶۹ تدبیر ساختن اردشیر در کار پادشاهی
- ۷۸ اندرز کردن شاه اردشیر مهتران ایران را
- ۸۱ اندرز کردن اردشیر مردمان را
- ۸۴ ستودن خُراد اردشیر را
- ۸۷ سپردن اردشیر کار پادشاهی را به شاپور
- ۹۷ شاپور، پسر اردشیر
- ۱۰۰ رزم شاپور با رومیان
- ۱۰۳ اندرز کردن شاپور پسر خود او و مرزد را
- ۱۰۵ او و مرزد

- ۱۰۷..... اندرز کردن ایرمنز و مردن
- ۱۱۲..... بهرام اوزمزد
- ۱۱۴..... تخت سپردن بهرام ایرمزد به ر خود را بهرام و مردن
- ۱۱۵..... بهرام بهرام
- ۱۱۷..... بهرام بهرامیان
- ۱۱۸..... نرسی بهرام
- ۱۲۰..... اورمزد نرسی
- ۱۲۳..... شاپور ذوالاکتاف
- ۱۲۵..... بردن طائر عرب دختر نرسی را و رفتن شاپور به روم او
- ۱۲۷..... عاشق شدن مالِکَه دختر طائر بر شاپور
- ۱۲۹..... بر دست شاپور دادن مالِکَه دژ طائر را و کشته شدن طائر
- ۱۳۲..... رفتن شاپور به روم و قیصر روم به پوست خر دوختن او
- ۱۳۸..... رهانیدن کنیزک شاپور را از چرم خر
- ۱۴۱..... گریختن شاپور از روم و رسیدن به شهر ایران

- شناختن ایرانیان شاپور را و گرد کردن او سپاه را ۱۴۵
- شبیخون زدن شاپور و گرفتن قیصر روم ۱۴۹
- لشکر کشیدن شاپور به روم و رزم او با برادر قیصر ۱۵۶
- بر تخت نشاندن رومش برانوش را و نامه نوشتن او به شاپور ۱۵۸
- رفتن برانوش پیش شاپور و پیمان بستن با او ۱۶۱
- تاختن بهرام گور بر خاقان چین ۱۶۵
- میل بر آوردن بهرام گور بر سر بند ایران و توران ۱۶۸
- نامه بهرام گور نزد برادرش نرسی و ایرانیان ۱۷۰
- بازگشتن بهرام گور به ایران زمین ۱۷۳
- اندرز نامه نوشتن بهرام گور به کارداران خود ۱۷۵

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سراینندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگ تاریخ که دریچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و یا شیوایی سخن، اما او را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصی بدین زندگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه راه گه‌رست. فردوسی

مردن وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت. بهر آنکه بی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آتش شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید باید که از زوال و نابودی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می‌آید جاودان نماید، برای ایرانی که می‌خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسی «باریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اسلحه‌ریزان داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: نه او، نه تشییم سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ مرقوم شاهنامه، که دومین

نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنج‌انیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساجتن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود. اگر فردوسی قدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریدار انگه انا، بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز رومی نامیده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و بس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهای مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در این همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

سبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثریا - سون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
و در یک طعه من و رب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:
در ایران هر نفس بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجاکه تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز می‌کرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برآید این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاقى فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان ردیف از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاقى است:

به پیچید بر خویشان بیژن	که چون ززم ززم برهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجر	ببرم فراوان سران را سرا
به پیمان جدا کرد از او خنجر	به چربی کشیدش به بند اندر

گو دست بسته برهنه سرا	چو آمد به نزدیک شاه اندرا
یکی را ز پولاد پیراهنا	سی دست بسته برهنه تننا
فزونی سگالد همی برهننا	نبیی که این بانکش دیمننا

یعنی ده درصد ایات با تفسیریهایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را همین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را انتخاب نموده‌اند که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سران آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

همی زنج بر دم به بسیار سال	من این نامه فرخ گرفتم به فال
پگاه که آن بد درخشنده‌ای	ندیدم سرافراز و بخشیده‌یی
جراز و خامشی زنج دیوان نبود	همه‌این سخن بردل‌آسان نبود
جراز نام شاهی زنج افشردش	به جایی نبود هیچ پیدا درش

که اندر خور باغ بایستی	اگر نیک بودی بشایستی
سخن بنگه داشتیم سال بیست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود	که او را کند ماه و کیوان سجود
بسیار نش از بر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آسرا را قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدوث یافت. «۳۹۲» با «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عیال مرث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته و پیر و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تنیدگی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه در و رنج

به پیش اختر دیر ساز آمدم	با پایخ شاهان نیاز آمدم
نیشتهند یکسر سخن رایگان	بیرکان و با دانش آزادگان
تو گفתי بدم پیش مزدورشان	نشسته منتظره من ز دورشان
بگفت اندر احسنتشان زهرام	جز احسنت از ایشان نبد بهرام
وزان بند روشن دل خسته شد	سر بدره‌های که پی بسته شد

در چنین حالی بود که دلالت بلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلاحات جریل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به شاعر می داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در مواجعات می از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه پادشاهی سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت بر مرد بوجه و محبت

پادشاه غریب قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بست یک تان را بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنابر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمای و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او هم ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکیان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال لب‌خند و طعنه‌های فردوسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه نه بود بلکه همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت نه با آزاده مرد درستی اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و به جرم الهاد

در زیر پای پیلای ساسانه خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راقی در ازرقی شاعر پناه برد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه مسعی دهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از ناکان نزر، تو می رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار بر سر نداشت. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکان را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۴۱۰ هجری در زادگاه خود «باز» درگذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا آرامش است.